

دکتر اصغر مشبکی \*

علی اصغر پورعزت \*\*

## مدیریت فرهنگ جامعه

### چکیده

فرهنگ پدیده‌ای بسیار انتزاعی است که فهم آن دشوار بوده، مستلزم ادراک تفهیمی است. شناخت فرهنگ اجتماعی که نقش مهمی در شکل‌دهی رفتار اجتماع ایفاء می‌کند مقدمه شناخت جامعه و هدایت هدفمند آن است. شناخت فرهنگ مستلزم ملاحظه تعاملات عناصر و پدیده‌های فرهنگی است. این تعاملات از دو دیدگاه قابل تحلیلند: روابط مؤلفه‌های شکل دهنده محتوای فرهنگ؛ و مراودات موجودیتهای فرهنگی.

برای تحلیل تعاملات مؤلفه‌ها و عناصر فرهنگی، ابتدا مفروضات، باورها، ارزشها، هنجارها، مصنوعات، و نمادها مورد توجه قرار گرفته‌اند. سپس با بررسی مدل‌های «سطوح فرهنگی شاین و پویائیهای فرهنگی هیچ، با توجه به «اثر گذر زمان بر تغییر عناصر شکل دهنده محتوای فرهنگ» و «فرض احتمال تعامل ترکیبی فراگردهای پویای آن»، «مدل تعامل ترکیبی پویائیهای فرهنگی» ارائه شده است و پس از مطرح ساختن عارضه عقب ماندگی فرهنگی، به اهمیت انسجام و هماهنگی برنامه‌های تغییر در عناصر فرهنگ، اشاره شده است.

برای تحلیل تعاملات موجودیتهای فرهنگی نیز مفاهیمی چون رابطه افراد، خرده فرهنگها و فرهنگها و پدیده استقراض فرهنگی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

بدین ترتیب برای واقع‌نمایی ماهیت تعاملات و کارکردهای عناصر و فراگردهای فرهنگی، تلاش می‌شود؛ ضمن اینکه پیوستاری از منازعات ایدئولوژیک از تجویز کنترل ماشینی فرهنگ تا تحریم اقدام در زمینه آن مورد نقد قرار گرفته، ضرورت مدیریت و هدایت فرهنگ در جهت نیل به اهداف انسانی متعالی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ هدفگذاری به مثابه یکی از مهمترین اقدامات مؤثر برای مدیریت فرهنگ اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد؛ و ضمن آن بر ضرورت اهتمام به رصد تحولات فرهنگی و اتخاذ سازوکارهای یادگیرنده برای جهت‌گیری صحیح به سوی وضعیت آرمانی تأکید می‌شود.

### مقدمه

با تأمل بر دشواری مدیریت سیستمهای اجتماعی، به نظر می‌رسد که عمده‌ترین دلیل این دشواری، تعامل فزاینده عوامل فعال در عرصه فرهنگی جوامع انسانی است. از دیرباز تمایل حکمرانان به کنترل فرهنگ اجتماعی، به شکل‌گیری گستره‌ای از دیدگاهها، از «پندار امکان‌پذیری

\* دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

\*\* عضو هیأت علمی سازمان مطالعه و تدوین (سمت)

کنترل کامل عرصه فرهنگی» تا «نگرانی از کنترل ناپذیری آن» انجامیده است. بدین‌سان پیوستاری از باورهای گوناگون دربارهٔ مدیریت عرصه فرهنگی جوامع قابل تصور است که در یک سوی آن دیدگاهی فرض می‌شود که کنترل فرهنگ را چون «کنترل مکانیکی اشیاء بی روح»، سهل و ساده می‌انگارد و در سوی دیگر آن دیدگاهی تصور می‌شود که کنترل فرهنگ را چون «تلاش برای کنترل سیر آشوبناک (chaotic path) تاریخ زندگی بشر» بی‌ثمر می‌پندارد؛ البته در این میان، دیدگاهی متعادلتر نیز قابل اخذ است؛ دیدگاهی که ضمن انکار «امکان‌پذیری کنترل مکانیکی فرهنگ»، «مدیریت ناپذیری آن» را نیز در معرض تردید قرار می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، به جای اصطلاح «کنترل فرهنگ اجتماعی» (controlling social culture) از تعبیر «مدیریت فرهنگ اجتماعی» (managing social culture) استفاده می‌شود و این سؤالات محوری مطرح می‌گردند که آیا فرهنگ، پدیده‌ای قابل مدیریت است؟ آیا فرهنگ نفوذپذیر است یا باید آن را به مثابه یک عامل ثابت در نظر گرفت؟

توجه شود که منظور از مدیریت فرهنگ اجتماعی، الزاماً تلاش برای تغییر آن نیست؛ بلکه ممکن است در اهتمام به نگهداری یا تحکیم ویژگیهای فرهنگی موجود تجلی یابد. (Robbins, 1987, p. 367-368)

در هر صورت، مقدمه مدیریت هر چیز، شناخت آن است. بنابراین سؤال مقدماتی بحث «مدیریت فرهنگ اجتماعی»، عبارت است از اینکه: «فرهنگ چیست؟».

### تعریف فرهنگ

تعاریف متعددی از «فرهنگ» ارائه شده است. طبق تعریف هافستد (Geert Hofstede) فرهنگ، برنامه‌ریزی جمعی ذهن (mind) است که اعضای یک گروه یا جامعه را از سایر گروهها و جوامع متمایز می‌سازد. فرهنگ، الگوهای تفکری است که از والدین به فرزندان، از معلمان به شاگردان، از دوستان به دوستان، از رهبران به پیروان و از پیروان به رهبران انتقال می‌یابد. فرهنگ در معنایی که «مردم» به جنبه‌های گوناگون زندگی خود پیوند می‌دهند، منعکس می‌گردد؛ نظیر طریق نگرستن آنها به دنیا (و نقشی که در آن دارند)؛ در ارزشهایشان (و آنچه آنها نیک یا بد می‌شمارند)؛ در باورهای جمعی آنان (و آنچه حق یا باطل می‌انگارند) و در بیانات هنری و زیبایی شناسانه آنها (و آنچه زیبا یا زشت تصور می‌کنند). اگر چه فرهنگ اساساً در ذهن افراد استقرار می‌یابد، در نهادها و تولیدات ملموس جامعه متبلور می‌شود که آنها نیز برنامه‌های ذهنی را تقویت می‌کنند. مدیریت در درون یک جامعه، توسط عرصه فرهنگی آن بسیار محدود

می‌شود؛ به طوری که به نظر غیر ممکن می‌رسد که بدون دستیابی به فهم و ادراک عمیق ارزشها، باورها و اظهارات مردم، بتوان اعمالشان را هماهنگ ساخت. (Hampton, 1986, p. 100) به هر حال فرهنگ پدیده‌ای اجتماعی است و موجودیتی حقیقی دارد. دورکهایم (Emile Durkheim) میان دو نوع کلی حقیقت اجتماعی «مادی و غیرمادی» تمایز قائل شده است؛ حقایق اجتماعی مادی واضحترند؛ زیرا بر موجودیتهایی مادی و واقعی دلالت دارند، اما از اهمیت کمتری برخوردارند؛ در حالی که بخش عمده و قلب جامعه‌شناسی دورکهایم بر مطالعه حقایق اجتماعی غیرمادی تکیه دارد. آنچه جامعه‌شناسی امروز «هنجار و ارزش» و به طور کلی فرهنگ می‌نامد، مثالهای خوبی برای حقایق اجتماعی غیرمادی مورد نظر دورکهایم هستند. اما این ایده مسأله‌ای ایجاد می‌کند: چگونه می‌توان حقایق اجتماعی غیرمادی، نظیر هنجارها و ارزشها را برای کنشگران متعین ساخت؟ به جز ذهن کنشگران، در کجا می‌توان بدانها دست یافت؟ آیا این حقایق که در ذهن کنشگران یافت می‌شوند، حقایقی باطنی نیستند؟ (Ritzer, 2000, p. 184) اگر چنین است چگونه می‌توان این حقایق باطنی را بررسی کرد؟

و بر (Max Weber) روش تفهمی را برای ادراک و شناخت حقایق باطنی مطرح می‌کند که مباحث چالش‌انگیزی را میان دانشمندان سبب گردیده است. به هر حال، فرهنگ پدیده‌ای است با ماهیتی بسیار انتزاعی که فهم آن دشوار است و گویا تفقه در آن نیز، مستلزم ادراک تفهمی است؛ حتی برخی افراد، فرشتهن و بیانات ویر درباره آن را به مثابه فنی ابداع شده برای فهم فرهنگ تفسیر کرده‌اند. (Ritzer, 2000, p. 221)

برخی دیگر از دانشمندان به جای توجه به ماهیت فرهنگ، به طور عمده توجه خود را بر کارکرد آن معطوف داشته‌اند. پارسونز (Parsons) فرهنگ را به مثابه نیروی عمده پیوند دهنده عناصر گوناگون دنیای اجتماعی یا به بیان خودش به مثابه یک «سیستم کنش» تصور می‌کرد؛ یعنی فرهنگ را واسطه تعامل کنشگرها و عامل انسجام بخش «خرده سیستم اجتماعی» و «خرده سیستم شخصیت» می‌دانست؛ ضمن اینکه معتقد بود که خود فرهنگ نیز خرده سیستم دیگری از سیستم کنش است که موجودیتی جداگانه به شکل ذخیره اجتماعی دانش، نمادها و ایده‌ها دارد. فرهنگ می‌تواند از طریق جریان یافتن از یک سیستم اجتماعی به سیستم اجتماعی دیگر و از طریق یادگیری و جامعه‌پذیری از یک سیستم شخصیتی به سیستم شخصیتی دیگر حرکت کند. ویژگی نمادین (ذهنی) فرهنگ، خصیصه دیگری به آن می‌دهد و آن توانایی کنترل سایر سیستمهای کنش پارسونز است. پارسونز بر این باور بود که استانداردهای اخلاقی فنون منسجم فوق‌العاده انتظام بخش (superordinate)، یک سیستم کنش هستند. در واقع پارسونز سیستم

فرهنگی را سرآمد (preeminent) می‌دانست. (Ritzer, 2000, p. 448)

برخی افراد تصور می‌کنند که فرهنگ حاصل جمع ایده‌ها و افکار پراکنده افرادی است که یک جامعه فرهنگی را تشکیل می‌دهند؛ در حالی که فرهنگ چیزی بیش از انباشته ایده‌های پراکنده‌ای است که افراد در ذهن خود دارند؛ باید توجه داشت که فرهنگ تأیید شده جمع بوده و از این رو، پدیده‌ای ذاتاً عمومی است. (Wendt, 1999, p. 164) به یک تعبیر فرهنگ مجموعه‌ای آموخته شده از مفروضات، ارزشها و رفتارهایی است که پذیرفته شده‌اند؛ زیرا به حد کافی برای گذر از نسلهای قدیم تا نسلهای جدید موفق بوده‌اند؛ بدین ترتیب تصویری کلی از موجودیت فعلی فرهنگ و نحوه شکل‌گیری آن ایجاد می‌گردد. (Black and Porter, 2000, p. 93-94)

فرهنگ را می‌توان به یک درخت تشبیه کرد: مجموعه مفروضات فرهنگی همچون خاکی است که درخت در آن می‌روید. طبیعت خاک تعیین‌کننده بسیاری از ویژگیهای درخت است و اگر کسی با مفروضات فرهنگی اساسی یک گروه آشنا باشد، می‌تواند ارزشها و رفتار آن گروه را درک کند. بدون فهم مفروضات ممکن است اشتباهات بسیاری در سیر تلاش برای فهم، تغییر یا حتی ایجاد یک فرهنگ جدید بروز نماید. بدون فهم مفروضات فرهنگی، امکان ندارد بتوان تشخیص داد که متحول ساختن میوه‌ها (رفتارها و مصنوعات مشهود) مستلزم متحول ساختن ریشه‌هاست و ساقه (ارزشها) واسطه انتقال این تحول به میوه‌هاست. (Black and Porter, 2000, p. 94-95)

رابطه قابل تأملی میان ریشه لاتین واژه‌های فرهنگ و زراعت وجود دارد. شاید بتوان ادعا کرد که این رابطه، تداعی‌گر این واقعیت است که بشر اساساً فرهنگ جمعی و تمدن خویش را وامدار الزامات روی‌آوری به کشاورزی و استقرار بر زمین و تشکیل اولین کانونهای اجتماع بشری است.

آنچنان که ویلیامز (Raymond Williams) جامعه‌شناس و منتقد انگلیسی، توضیح می‌دهد، واژه فرهنگ (culture) ابتدا بر نگهداری محصولات کشاورزی و دامداری (Agriculture) دلالت داشته است و تسری معنای آن به زمینه شکل‌گیری ذهن و طینت (soul) و روح انسانی، بر اساس وجه تشابه آن با بسترسازی برای کشت محصولات زراعی و با استفاده استعاره‌ای از این تشابه، صورت پذیرفته است. این استعاره حاکی از آن است که همان‌گونه که زارع با شخم‌زدن، هرس کردن، تقویت کردن و چراندن دامها، از تولیدات خود محافظت می‌کند، جامعه نیز از طریق خانواده، اجتماع، مؤسسات آموزشی و اعمال مذهبی، به نگهداری از اعضای خود می‌پردازد.

(Hatch, 1997, p. 202) شاید تشبیه فرهنگ به درخت نیز انعکاسی از این قرابت مفهومی اولیه، در ضمیر ناخودآگاه نوع بشر باشد (Black and Porter, 2000, p. 94-95). در واقع فرهنگ هر جامعه، از مهمترین عوامل متمایزکننده آن از جوامع دیگر است و بدون شناخت آن، شناخت جامعه و هدایت هدفمند آن امکان‌پذیر نیست؛ زیرا فرهنگ دانش کسب شده‌ای است که مردم برای تفسیر تجربه و زایش رفتار اجتماعی به کار می‌گیرند (Luthans, 1989, p.31) و موفقیت مدیریت هر جامعه در گرو عنایت به سطح دانسته‌ها و شیوه‌های تفسیر تجربیات آحاد آن جامعه و نحوه شکل‌گیری رفتار اجتماعی آنان است.

فرهنگ در برگیرنده الگوهای صریح و ضمنی رفتار اکتسابی و منتقل شده توسط نمادها، و متشکل از دستاوردهای متمایز گروه‌های انسانی، و مشتمل بر تجلیات آنها در مصنوعات است؛ هسته بنیادین فرهنگ شامل ایده‌های سنتی (مشتق شده و انتخاب شده در گذر تاریخ)، بویژه ارزشهای پیوسته با آنهاست. سیستمهای فرهنگی ممکن است از یک منظر به مثابه «محصولات عمل» و از منظر دیگر به منزله «عناصر مشروط‌کننده عمل در آینده» مدنظر قرار گیرند (این تعریف متناسب با ترکیب حدود ۱۶۴ تعریف از فرهنگ ارائه شده است). (French and Bell, 1984, p. 23)

وقتی بر ویژگیهای یک فرهنگ نظاره می‌کنیم، اعم از اینکه در سطح سازمان باشد یا در سطح جامعه، در واقع شکل تکامل یافته‌ای از عمل اجتماعی را که تحت نفوذ بسیاری از تعاملات پیچیده در میان «آدمیان»، «حوادث»، «موقعیتها»، «اعمال» و «شرایط عمومی» است، در نظر می‌آوریم. فرهنگ خود سازماندهنده (self-organizing) بوده و همواره در حال تکامل است. (Morgan, 1997, p. 151) و طرق الگو یافته تفکر، احساس و واکنش را که هدایتگر تصمیم‌گیریها و سایر فعالیتهای اعضای جامعه‌اند، مهیا می‌سازد. جوامع موفق، جوامعی هستند که از فرهنگهای قوی بهره‌مندند؛ فرهنگهایی که زمینه‌ساز جذب، نگهداری و برانگیختن مردم برای ایفای نقشها و تحقق اهداف اجتماعی هستند. (Kast and Rosenzweig, 1985, p. 661)

### اهمیت شناخت فرهنگ

فرهنگ نقش مهمی در شکل‌دهی رفتار اجتماعی ایفا می‌کند. فرهنگ است که به افراد دیکته می‌کند که چه چیز را یاد بگیرند و چگونه رفتار نمایند. (Luthans, 1989, p. 32) فرهنگ همچنین آرمانها، ایده‌آلها و آرزوهای جوامع انسانی را شکل می‌دهد؛ از این رو می‌توان گفت که در واقع اهداف اجتماعی در بستر فرهنگ جامعه شکل می‌گیرند. هر چند پس از تدوین اهداف و

شکل‌گیری راهبردهای اجتماعی، فرهنگ نیز تحت تأثیر الزامات تحقق اهداف و اجرای راهبردها قرار می‌گیرد. بنیان تحلیل افراطی نقش فرهنگ توسط فرا نوگرایان بر آن است که واقعیت موجود، به طور عمده از طریق فرهنگ عامه و رسانه‌ها شکل می‌گیرد! صرف‌نظر از چنین تلقیاتی که وجود واقعیت عینی در ورای معانی اجتماعی را انکار می‌نمایند (Churton, 2000, p. 107)، شکی نیست که روابط مهمی میان فرهنگ اجتماع، راهبردهای اساسی آن و سبکهای غالب مدیریت رهبران آن وجود دارد. (Kast and Rosenzweig, 1985, p. 668)؛ از این رو، رابطه‌ای دو سویه، تعامل فرهنگ و سیستمهای هدایتگر جامعه را شکل می‌دهد. در حالی که سیستم هدایتگر، مترصد مدیریت فرهنگ از طریق تغییر یا تحکیم آن است، راهبردها و سبک رهبری خویش را متأثر از فرهنگ جامعه اخذ می‌کند؛ ضمن اینکه، اجرای موفقیت‌آمیز راهبردها نیز مستلزم برخورداری از شرایط فرهنگی مناسب است. (Reilly, 1989, p. 299).

مسئله تأثیر فرهنگ بر یافته‌های پژوهشی و نظریه‌های علمی محققان نیز مسأله دیگری است که بویژه در تحقیقات روانشناسی اجتماعی قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ زیرا احتمال بسیار دارد که عقاید شخصی و ارزشهای فرهنگی محققان، بر نتایج تحقیقات آنها تأثیر بگذارد (Smith and Mackie, 2000, p. 43)؛ یعنی تأثیر فرهنگ بر جنبه‌های گوناگون حیات اجتماعی انسان به حدی است که احتمالاً نظریه‌های علمی دانشمندان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛ ضمن آنکه، بر اساس یافته‌های هافستد، فرهنگ نقطه ورودی نفوذ اجتماعی به سازمانها است. (Hatch, 1997, p. 210). با تسری این مطلب به سطح جوامع، می‌توان گفت که این فرهنگ اجتماعی است که درچه‌های نفوذ به جامعه را بر روی سایر جوامع می‌گشاید یا راه هرگونه نفوذ آنان را مسدود می‌سازد یا از طریق گزینش صحیح مؤلفه‌های فرهنگی، به غنی‌سازی، استحکام و رشد فرهنگ اجتماعی و استمرار سیر تعالی آن کمک می‌نماید.

پژوهشی در علم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## سطوح تحلیل تعاملات فرهنگی

تعاملات فرهنگی را می‌توان از دو دیدگاه متفاوت تجزیه و تحلیل کرد:

۱. تحلیل تعاملات عناصر محتوایی و مؤلفه‌های فرهنگ؛

۲. تحلیل تعاملات و مراودات موجودیتهای فرهنگی.

با تأمل بر سیر نظریه‌های فرهنگی در بستر حوزه‌های مطالعاتی نظریه سازمان، روانشناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی، ملاحظه می‌شود که بر حسب منظر مطالعه‌کننده فرهنگ، گونه‌های متفاوتی از تعاملات فرهنگی مورد توجه وی قرار می‌گیرند. اگر محتوای انتزاعی و کلیت مفهومی فرهنگ مدنظر محقق قرار گیرد، چهارچوب تحلیلی وی مشتمل بر تعامل

مؤلفه‌ها و عناصر مفهومی شکل دهنده فرهنگ، نظیر مفروضات و باورها، ارزشها و هنجارها، مصنوعات و نمادها خواهد بود؛ در حالی که اگر مصادیق عینی و مشخص موجودیتهای فرهنگی مد نظر وی باشند، چهارچوب تحلیلی وی بر تعامل مصادیق معین فرهنگ در ساختاری سلسله مراتبی معطوف می‌گردد. در این ساختار سلسله مراتبی است که خرده فرهنگها، فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی مدنظر قرار می‌گیرد.

فرهنگهای سازمانی را می‌توان خرده فرهنگهایی از فرهنگهای ملی یا فرهنگهای حرفه‌ای فرض کرد. البته با توجه به توسعه و تسری فعالیتهای سازمانی در کلیه شئون و وجوه زندگی بشر مطالعه فرهنگ سازمانی از اهمیت خاص خود برخوردار است. واقعیت این است که صرفنظر از شخصیت متمایز فرهنگهای سازمانی و فرهنگهای ملی، از حیث نحوه کارکرد و ساز و کار تعاملی مؤلفه‌های داخلی، شباهت بسیاری میان آنها وجود دارد. از این رو، در اینجا بر متمایز ساختن فرهنگهای سازمانی و فرهنگهای اجتماعی اصرار نداشته، بسیاری از مفاهیم نظری حاصل از تحلیل و مطالعه در سطح فرهنگ سازمانی را قابل تسری به سطح فرهنگهای ملی، منطقه‌ای و حتی جهانی می‌دانیم.

هر فرهنگ را می‌توان به خرده فرهنگهای متعددی تقسیم کرد؛ و خرده فرهنگهای حاصله نیز به موجودیتهای فرهنگی کوچکتر از خود، قابل تقسیم‌اند. البته این فراگرد تجزیه را فقط تا جایی می‌توان ادامه داد که خرده فرهنگهای حاصله از شخصیت مستقل و قابل تمییز برخوردار باشند.

### دیدگاههای نظری تحلیلگر ماهیت تعاملات مؤلفه‌های فرهنگ

فرهنگ به مثابه یک موضوع مطالعه، مورد توجه بسیاری از صاحبانظران علوم اجتماعی قرار گرفته است؛ و مدل‌های متعددی برای تعریف مؤلفه‌های فرهنگی و تبیین روابط میان آنها ارائه گردیده است. در اینجا از میان مدل‌های مذکور، مدل سه لایه فرهنگی شاین (Edgar Schein) و مدل پویائیهای فرهنگی هچ (Mary Jo Hatch) مطرح می‌شوند و با در نظر گرفتن «اثر گذر زمان بر تحلیل تعاملات فرهنگی و احتمال ترکیب فراگردهای تعاملی»، مدل تحلیل تعامل ترکیبی پویائیهای فرهنگی ارائه می‌گردد.

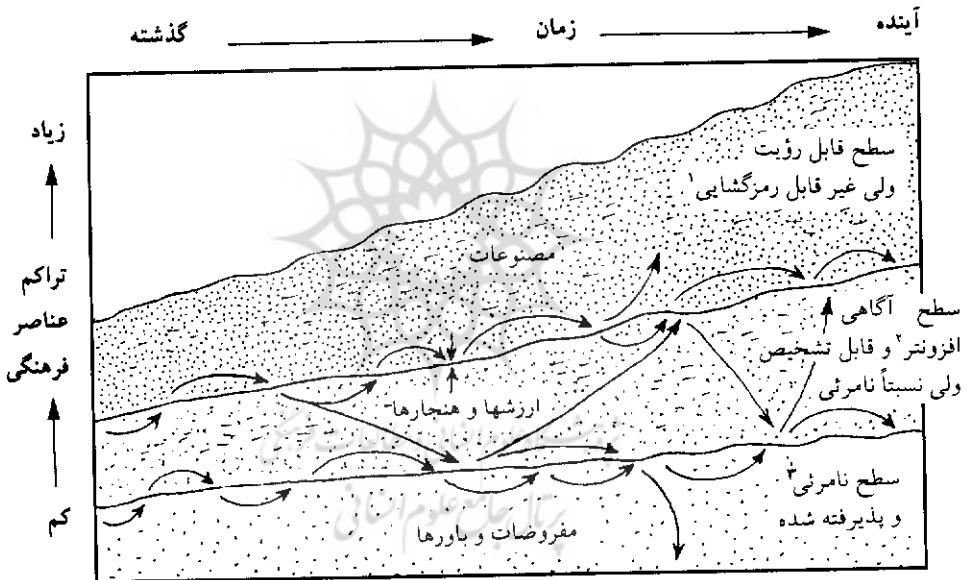
### مدل سه لایه فرهنگی شاین

بر اساس نظریه شاین، فرهنگ بر روی سه سطح باورها و مفروضات، ارزشها و هنجارها و مصنوعات شکل می‌گیرد. در سطح ظاهری فرهنگ مصنوعات دیده می‌شوند که بر ارزشها و

هنجارهای رفتاری تکیه دارند و ارزشها و هنجارها نیز بر عمیقترین سطح، یعنی باورها و مفروضات اتکا دارند.

باورها و مفروضات. بر اساس نظر شاین، باورها و مفروضات هسته فرهنگ را شکل می‌دهند. مفروضات بر آنچه که مردم به واقعیت آن اعتقاد دارند، دلالت داشته، از این رهگذر بر ادراکات، نحوه تفکر و احساسات آنها نفوذ می‌کنند. مفروضات پذیرفته شده‌اند و خارج از سطح آگاهی متداول و بیرون از سطح دسترسی ذهن خود آگاه قرار دارند. تصور مردم درباره مفروضات مشابه تصویری است که احتمالاً ماهیها از آب پیرامون خود دارند. مفروضات از دیدگاه اعضای یک فرهنگ، حقایقی قطعی و غیرقابل بحث محسوب می‌شوند که می‌توانند در همه جنبه‌های زندگی فرهنگی رخنه نمایند و بر تجربیات افراد سایه بیفکنند و به آنها رنگ بدهند.

(Hatch, 1997, p. 210)



توضیح: با گذر زمان تراکم عناصر فرهنگی در اثر تعامل عوامل مولد آنها افزایش می‌یابد. همان طور که ملاحظه می‌شود، افزایش تراکم نقاط از افزایش مراتب تعیین در سطوح بالاتر حکایت دارند. جریانات تعاملی گاهی بر هم‌نوایی محتوایی دو سطح، گاهی بر هم‌وردی و تقابل محتوای آنها، گاهی نیز بر تمایل آنها به حفظ وضع موجود دلالت دارند. توجه شود که جهت اثرگذاری سطوح فوق همواره رو به آینده است و از گذشته ریشه می‌گیرد. شدت این اثرگذاریهای تعاملی نیز بر حسب قدرت عناصر فرهنگی و شرایط محیطی تعیین می‌شود.

نمودار ۱ برداشتی از سطوح سه گانه فرهنگ از نظر شاین (با الهام از Hatch, 1997, p. 211)



ارزشها و هنجارها. ارزشها آن دسته از اصول، اهداف و استانداردهای اجتماعی محسوب می‌شوند که با دریافت حمایت از یک فرهنگ به بهایی ذاتی دست می‌یابند. ارزشها آنچه را که اعضای یک فرهنگ مراقب حفظ آن هستند (نظیر عدالت و آزادی، استقلال و هویت ملی، سنتها، منابع، و وفاداری)، تعریف می‌کنند. ارزشها، مبانی شکل‌گیری قضاوتها درباره آنچه صحیح یا غلط است را سازمان می‌دهند و بر ضوابطی اخلاقی و معنوی دلالت می‌نمایند و معمولاً با عواطف، احساسات و هیجانات قوی، مورد حمایت قرار می‌گیرند. (Hatch, 1997, p. 214)

با توجه به اینکه ارزشها معمولاً آگاهانه‌تر از مفروضات اخذ می‌شوند، اعضای فرهنگ قادرند آنها را تشخیص بدهند. با وجود این، عمق ارزشها به حدی است که می‌توان گفت معمولاً چالش در ارزشها از افراد حاشیه‌ای، نظیر تازه واردها یا انقلابیون آغاز می‌شود؛ یعنی ارزشها بندرت مورد تعرض اعضای اصلی و قدیمی فرهنگ قرار می‌گیرند. هنجارها نیز به طور تنگاتنگی با ارزشها پیوند خورده‌اند. آنها قواعدی نانوشته‌اند که اعضای یک فرهنگ را قادر می‌سازند تا انتظارات دیگران از خود را فراخور هر موقعیت تشخیص بدهند؛ برای مثال متوجه می‌شوند که نباید هنگام استماع سخنرانی در یک همایش، با هم صحبت کنند! خلاصه اینکه ارزشها آنچه را که ارزشمند است تعریف می‌کنند و هنجارها واضح می‌سازند که چه مواردی بهنجار یا ناهنجار تلقی می‌شوند. هنجارها معمولاً از ارزشها ریشه می‌گیرند؛ برای مثال صحبت نکردن در همایش از ارزشی چون احترام به حقوق دیگران، برای استماع سخنرانی، سرچشمه می‌گیرد. (Hatch, 1997, p. 215) بدین ترتیب مصنوعات مرئی و رفتارهای قابل مشاهده، انعکاس ارزشهای عمیقتر در اذهان اعضای فرهنگند؛ در واقع این ارزشها، مفروضات، باورها، و فراگردهای تفکرند که فرهنگ حقیقی را می‌نمایانند (Daft, 2001, p. 116)؛ در حالی که ریشه‌های حمایت از ارزشها و تبعیت از هنجارها، در باورها و مفروضات نهفته‌اند، ارزشها و هنجارها نیز فعالیتهای مولد مصنوعات سطح ظاهری را تشویق می‌کنند.

مصنوعات. مصنوعات را می‌توان به گدازه‌های خارج شده از دهانه یک آتشفشان تشبیه کرد. تصور کنید که چگونه گدازه‌های آتشفشانی، به منزله نشانه‌هایی ظاهری از تحولات لایه‌های درونی آتشفشان، در اطراف آن پراکنده می‌شوند؛ به همین گونه، مصنوعات نیز به مثابه نشانه‌هایی ظاهری از تحولات لایه‌های پیرامونی هسته فرهنگ، نمودار می‌گردند. مصنوعات بقایای قابل رؤیت، قابل لمس، و قابل شنیدن و رفتارهای مبتنی بر مفروضات، باورها، ارزشها و هنجارهای فرهنگی محسوب می‌شوند و برحسب نمودهای فیزیکی، رفتاری و گفتاری در سه گروه طبقه‌بندی می‌شوند:

● نمونه‌هایی از مصنوعات دارای نمودهای فیزیکی عبارتند از: آرمها، آثار و طراحیهای هنری، ساختمانها، محوطه‌ها، لباسها، و اشیاء مادی؛

● نمونه‌هایی از مصنوعات دارای نمودهای رفتاری عبارتند از: مراسم و تشریفات، الگوهای ارتباطی، سنتها، آداب و رسوم، پاداشها و تنبیهات؛

● نمونه‌هایی از مصنوعات دارای نمودهای شفاهی عبارتند از: حکایتها و لطیفه‌ها، زبان فنی، اسامی و القاب، داستانها، اسطوره‌ها، تاریخ، قهرمانان و جنایتکاران و استعاره‌ها.

صرفنظر از اینکه اعضای فرهنگ از مصنوعات فرهنگی خودشان آگاه باشند یا نه، مصنوعات برای همهٔ افراد قابل مشاهده‌اند و در دسترسترین عناصر فرهنگ تلقی می‌شوند؛ اما باید توجه داشت که میان مصنوعات و هسته فرهنگ فاصله بسیاری وجود دارد. بنابراین بسیار محتمل است که افراد ناآشنا با آداب و رسوم فرهنگی یک جامعه، نتوانند بدرستی مصنوعات ظاهری فرهنگ آن جامعه را تعبیر و تفسیر نمایند. (Hatch, 1997, p. 216-217) همان طور که در نمودار شماره ۱ ملاحظه می‌شود، میان لایه‌های سه‌گانهٔ فوق نوعی تعامل پویا وجود دارد.

براساس نظر شاین، جوهرهٔ فرهنگ، هستهٔ آن یا مفروضات اساسی و باورهای تثبیت شده آن است. نمودهای این هسته از طریق ارزشها و هنجارهای رفتاری - که توسط اعضای فرهنگ شناخته شده‌اند، به آنها پاسخ می‌دهند و توسط آنها حفظ می‌شوند - به بیرون می‌رسند. ارزشها و هنجارها نیز انتخابها و سایر کنشهای اعضای فرهنگ را تحت تأثیر قرار می‌دهند و نهایتاً، کنش هدایت‌شدهٔ فرهنگی، مصنوعات را تولید می‌کند. هنگامی که ارزشهای جدیدی از بیرون وارد فرهنگها می‌شوند، فرهنگها در معرض تغییر قرار می‌گیرند؛ بدین ترتیب که اگر پیامدهای مطلوب و منافع حاصل از ارزشهای جدید برای اعضای فرهنگ محرز گردند، پذیرفته می‌شوند و بتدریج به سطح مفروضات ناخودآگاه فرهنگ وارد می‌شوند. البته باید توجه داشت که روابط لایه‌های سه‌گانه فوق یکطرفه نیست بلکه طی جریانهایی مستمر، مفروضات به ارزشها و هنجارها و این دو به مصنوعات شکل می‌دهند و متقابلاً مصنوعات تفسیر می‌شوند و ارزشها و مفروضات مولد خود را دگرگون می‌سازند. (Hatch, 1997, p. 217)

## فرهنگ و نمادها

نماد (symbol) چیزی است که با برخی از معانی یا مفاهیم وسیعتر، پیوندهای آگاهانه یا ناآگاهانه‌ای نمایان می‌سازد. هر نماد، هم بر یک شکل ملموس و هم بر معنای وسیعتری که با آن شکل مرتبط است، دلالت دارد؛ برای مثال، معمولاً شکل یک «پرندۀ سفید با شاخه‌ای از

درخت زیتون بر منقار» به مثابه نماد صلح شناخته می‌شود. شکل ملموس این نماد، شکل «پرنده» است و معنای ماورای این شکل، همان «صلح» است: نکته مهمی که دربارهٔ نمادها مطرح می‌شود آن است که یک نماد ممکن است تداعی‌کنندهٔ مفاهیم و معانی متفاوت یا حتی متضادی باشد. برای مثال نماد شرکت مرسدس «بتز» در عین حال که ممکن است معرف کیفیت برتر یا استحکام یا اعتبار یک خودروی آلمانی باشد، احتمال دارد مفهوم فاصله طبقاتی و فقر و ثروت را تداعی نماید؛ از این رو کنترل پیامهای نمادین مرتبط با مصنوعات آسان نیست؛ زیرا بسیاری از ارتباطات نمادین غیر قابل پیش‌بینی هستند. با این حال، ملاحظه دشواری کنترل معانی نمادین برای ادراک رویکرد نمادین به فرهنگهای مورد مطالعه اهمیت دارد. هر چند که نمادها به صورتهای گوناگونی مطرح می‌شوند، ولی می‌توان همهٔ آنها را در یکی از مجموعه‌های کلی ذیل طبقه‌بندی کرد:

- اشیاء فیزیکی؛

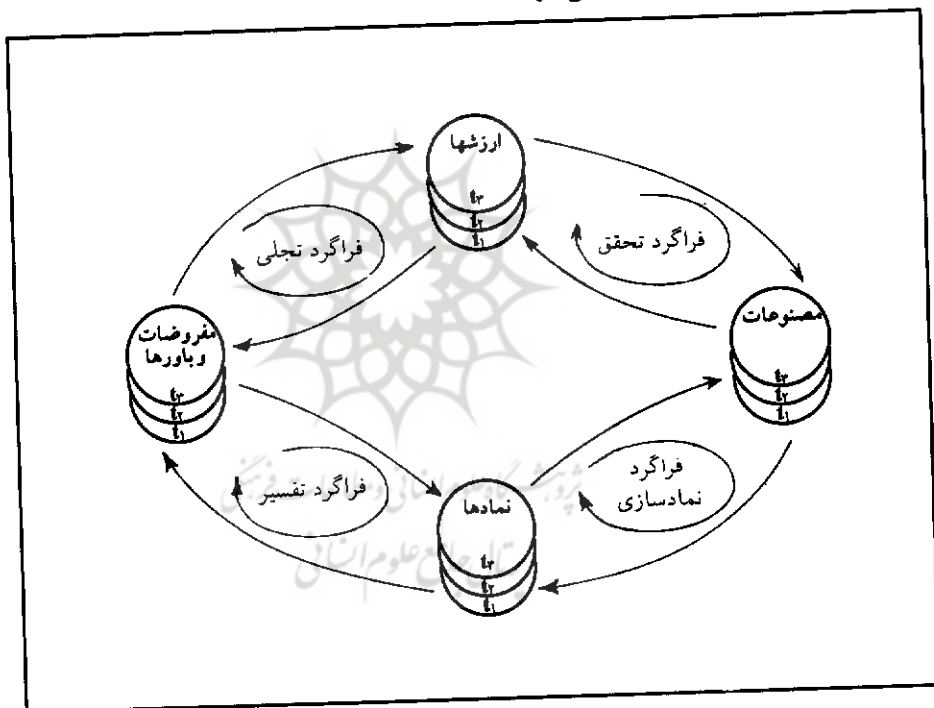
- رویدادهای رفتاری؛

- بیانات شفاهی.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این طبقه‌بندی با طبقه‌بندی انواع نموده‌های مصنوعات انطباق دارد؛ زیرا رابطه‌ای نظری میان نمادها و مصنوعات فرهنگی وجود دارد. مصنوعات فرهنگی می‌توانند نماد بشوند؛ البته همهٔ مصنوعات چنین نیستند؛ یک مصنوع فقط هنگامی می‌تواند به نماد فرهنگ تبدیل بشود که اعضای فرهنگ، معانی پیوسته با آن را درک کنند و آن نمادها را برای انتقال معنای مورد نظر به دیگران به کار برند. برای مثال، یک پرچم ملی نمادی است که معنای متصل به آن بر حسب واکنش اعضای فرهنگی که با آن برخورد می‌کنند، تعیین می‌شود؛ برای نمونه، ممکن است افزایش شود و نماد اقتدار ملی باشد؛ یا نیمه افزایش شود و نماد سوگواری باشد؛ یا تکه‌ای از لباس شود و نماد تعلق باشد یا در انتخابات مورد استفاده قرار گیرد و به نمادی ابزاری تبدیل گردد یا توسط اعضای یک فرهنگ دیگر سوزانده شود و نماد نفرت باشد. البته امکان دارد که یک مصنوع فقط در یک مقطع از زمان به مثابه نماد مورد استفاده قرار گیرد یا ممکن است اعضای یک فرهنگ معین، از یک مصنوع خاص در مقاطع متفاوتی از زمان، نمادهای متفاوتی بسازند؛ در واقع این «نحوه کاربرد یک مصنوع» توسط انسانهاست که آن را به نماد تبدیل می‌کند و معانی خاصی را به آن پیوند می‌دهد؛ بنابراین ممکن است که اعضای یک فرهنگ معانی متفاوتی را به نمادی یکسان نسبت بدهند یا ممکن است نمادهای

متفاوتی را برای رساندن معانی یکسانی مورد استفاده قرار دهند؛ ضمن اینکه ممکن است هر عضو خاص از فرهنگ، با تفسیری شخصی از یک نماد معین، به مفهومی خاص دست یابد؛ ولی باید توجه داشت که تفاسیر شخصی متفرقه در معرض رگبار دائمی نفوذ تفاسیر سایر اعضای فرهنگ نظیر رهبران، شایعه سازان، خبررسانان، مجریان تلویزیونی، مبلغین، و اساتید دانشگاه قرار دارند و بعید است که پایدار بمانند؛ زیرا تفاسیر در خلأ ساخته نمی شوند، بلکه مانند فرهنگی که آنها را احاطه کرده است، ساخته واقعیت‌های اجتماعی هستند. (Hatch, 1997, p. 219-220)

مدل پویاییهای فرهنگی هیچ. این مدل که بر مبنای نظریه شاین درباره مفروضات، ارزشها و مصنوعات ساخته شده است، به جای تمرکز بر عناصر فرهنگ، روی فراگردهایی که این عناصر را به هم متصل می سازند متمرکز می شود.



نمودار ۲ فراگردهای تعاملی مدل پویاییهای فرهنگی. (اقتباس از Hatch, 1997, p. 363)

همان‌طور که در نمودار شماره ۲ ملاحظه می‌شود، مدل پویاییهای فرهنگی با تأکید بر فراگردهای چهارگانه تجلی، تحقق، نمادسازی و تفسیر و در هم شکستن ساختار سلسله مراتبی

مدل سه لایه فرهنگی شاین و تأکید بر اهمیت نمادها در کنار مفروضات، ارزشها و مصنوعات شکل می‌گیرد. بدین ترتیب قابلیت نسبتاً مطلوبی برای مفهوم سازی از فرهنگ فراهم می‌آید. این مدل تحت تأثیر دیدگاه تفسیری-نمادین بر فهم فرهنگ، فراگردهای نمادسازی و تفسیر (که در مدل شاین مطرح نشده بودند) را مورد تأکید قرار می‌دهد (Hatch, 1997, p. 362).

مفروضات و باورهای اعضای هر فرهنگ طی فراگرد تجلی، در ارزشها و هنجارهای آنها متجلی می‌گردد؛ ضمن اینکه ارزشها و هنجارهای اجتماعی نیز دائماً مفروضات و باورها را به چالش می‌کشند. در فراگرد تحقق، ارزشها و هنجارهای اجتماعی در قالب مصنوعات فیزیکی، رفتاری و گفتاری ظاهر می‌شوند؛ در حالی که این مصنوعات نیز به مراتبی که مورد استقبال عامه واقع می‌شوند، زمینه ایجاد تحول در ارزشها و هنجارهای آنها را فراهم می‌سازند. مصنوعات هنگامی به نماد تبدیل می‌شوند که معانی خاصی را همراه با خود منتقل سازند و این طریق انتقال معنی، توسط شعور عامه پذیرفته و به کار گرفته شود؛ البته فراگرد نمادسازی فقط به همین حد ختم نمی‌شود، بلکه در استمرار سیر نمادسازی ممکن است نمادی پذیرفته شده توسط عامه، به مصنوعات جدید نسبت داده شود یا تقاضای ایجاد مصنوعات جدیدی را تقویت نماید. تغییر در مفروضات و باورها (عمیقترین سطح یا هسته فرهنگ در مدل شاین) طی فراگرد تفسیر انجام می‌شود؛ بدین ترتیب که نمادهای فرهنگی تفسیر می‌شوند و تفاسیر آنها در صورت تأیید عامه به مفروضات و باورهای آنان افزوده می‌گردد و البته مبنای تفسیر نمادها نیز همان مفروضات و باورهای عامه‌اند. بدین ترتیب چهار چرخه انتقال معنی شکل می‌گیرد که به طور مستمر و پیوسته فعالیت می‌کنند؛ از این رو باید توجه داشت که ما همواره با عناصری سروکار داریم که تحت تأثیر تسلسل فعالیت این فراگردهای چهارگانه، دائماً در حال تغییرند.

نکته‌ای که تأمل بر آن ضرورت دارد آن است که این تغییرات الزاماً رو به تکامل یا تعالی ندارند، بلکه ممکن است تحت تأثیر عواملی متعدد، سیری قهقرایی داشته باشند.

### مدل تحلیلی تعامل ترکیبی پویایهای فرهنگ

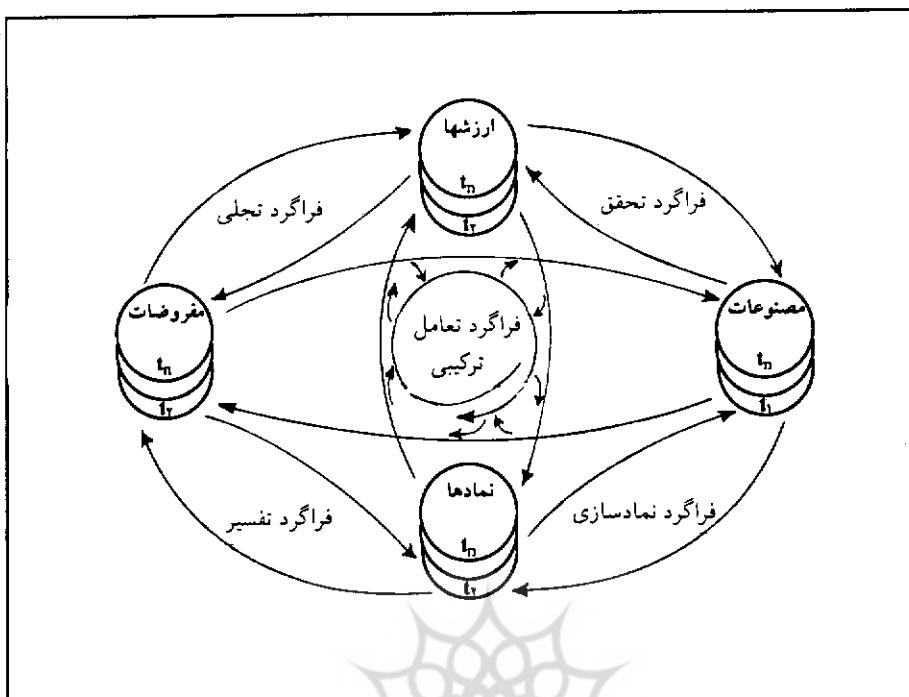
این مدل نیز بر مبنای دو مدل قبلی طراحی شده است؛ البته با تأکید بر اینکه رصد جهت‌گیری تحولات فرهنگی به سوی تعالی یا انحطاط باید در بستر زمان انجام پذیرد. در نمودارهای ۱ و ۲، با اشاره به تأثیر گذر زمان بر فراگردهای تعاملی، بر ضرورت تکمیل مدل‌های شاین و هج تأکید شده است. همان طور که در نمودار ۲ ملاحظه می‌شود؛ گذر زمان بر عناصر فرهنگی، با تغییر نمادهای ۱ (متعلق به زمان فرضی ۱) به ۲ و ۳ مورد اشاره قرار گرفته است.

تفاوت دیگر این مدل با مدل‌های قبلی آن است که در مدل‌های قبلی، رابطه مستقیم مفروضات و مصنوعات مطرح نشده است؛ مدل هج به رغم مفروض داشتن پویایی در تحلیل روابط تعاملی مؤلفه‌های فرهنگ، روابط تعاملی مستقیم «ارزشها و نمادها» و «مصنوعات و مفروضات» را مورد تأکید قرار نمی‌دهد؛ البته، اینکه آیا مصنوعات (مستقل از اینکه به نماد تبدیل شوند یا نه) مستقیماً مفروضات و باورها را تحت تأثیر قرار می‌دهند یا خیر، جای بررسی و تحقیق دارد. یادآوری می‌شود که همه مصنوعات الزاماً به نماد تبدیل نمی‌شوند، ولی همه آنها قابل تفسیرند و ممکن است مفروضات فرهنگی را تحت تأثیر قرار بدهند؛ برای مثال بسیاری از کتابها و آثار علمی و هنری بدون اینکه به نماد تبدیل شوند، مستقیماً مفروضات اجتماعی را تحت نقد می‌آورند. همچنین موضوع اثرگذاری مستقیم نمادها بر هنجارها و ارزشها، فرضیه‌ای در خور بررسی را به ذهن متبادر می‌سازد؛ برای مثال فرض کنید پرچم یا نماد ملی یک کشور برای نشان دادن علایق تماشاچیان فوتبال، شرکت‌کنندگان در تظاهرات یا تبلیغات نامزدهای نمایندگی مورد استفاده قرار بگیرد. به طور معمول پس از این گونه بهره برداری‌های ابزاری از پرچم ملی، این نماد به زیر دست و پای افراد می‌افتد. در اثر تکرار این استفاده‌های ابزاری، دور ریختن یا لگدمال کردن نماد ملی برای گروه‌هایی از افراد جامعه به رویه‌ای عادی تبدیل می‌شود. عادی شدن این رویه، ارزش حقیقی آن نماد را در وجدان جمعی تحت تأثیر قرار می‌دهد و تغییری منفی در ارزشهای اجتماعی معطوف به پرچم ملی حادث می‌سازد.

مشابه این وضعیت در رابطه میان مصنوعات و مفروضات نیز قابل تبیین است. برای مثال، در جامعه‌ای که باورها و مفروضات توحیدی مورد حمایت جدی مردم باشد، «مصنوعات تداعی‌گر شرک» مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. ضمن اینکه اگر در یک جامعه «مصنوعات تداعی‌کننده شرک»، حتی به مثابه یک کالای هنری، نظیر یک تابلوی نقاشی یا یک مجسمه رد و بدل شود و این تبادلات افزایش یابد، زمینه کم‌رنگ شدن گرایشهای توحیدی فراهم می‌آید و استقبال عامه از «مفروضات اعتقادی سهل‌انگارانه‌تر در برابر نگرشهای وحدانی» افزایش می‌یابد.

شاید تصور تعامل مستقیم «مفروضات و مصنوعات» یا «ارزشها و نمادها»، ناشی از ترکیب چرخه‌های متوالی باشد. در صورت پذیرش این فرض، چرخه‌ای دیگر در نظر گرفته می‌شود که در اینجا آن را فراگرد تعاملی ترکیبی می‌نامیم؛ زیرا بر ترکیب برخی یا همه چرخه‌های فراگردهای چهارگانه تجلی، تحقق، نمادسازی و تفسیر دلالت دارد.

بر اساس این مدل، همزمان کلیه عناصر فرهنگی در معرض مداخله قرار می‌گیرند؛ از این رو به نظر می‌رسد که این مدل تصویر نسبتاً واقع‌بینانه‌ای از ماهیت تعاملات عناصر فرهنگی ارائه می‌کند که بر دشواری مدیریت مقوله فرهنگ، دلالت افزونتری دارد.



نمودار ۳ مدل تحلیل تعامل ترکیبی پویاییهای فرهنگی.

عقب‌ماندگی فرهنگی، اگر در سیر تسلسلی توسعه مؤلفه‌های فرهنگی وقفه‌ای روی دهد، سیستم اجتماعی با نوعی معضل فرهنگی مواجه می‌گردد؛ برای مثال اگر مصنوعات فرهنگی زمان  $t_1$  مورد حمایت ارزشهای فرهنگی آن زمان نباشند جامعه دچار نوعی انقطاع فرهنگی می‌گردد. جامعه در چنین حالتی با مصنوعاتی مواجه است که با ارزشهای آن بی ارتباط است یا مفروضاتی را برای حمایت از آن مصنوعات در وجدان جمعی خود نمی‌یابد. چنین وضعیتی در شرایطی ایجاد می‌شود که بخشهای متفاوت جامعه با نسبتهای تغییر متفاوتی پیشرفت نمایند. ویلیام اگیورن (William Ogburn) بروز این نسبت نامساوی تغییر را عقب‌ماندگی فرهنگی (cultural lag) نامیده است. هرچند ممکن است این پدیده در برخی از موارد بی خطر باشد، در بسیاری از موارد امکان دارد که کارکرد کل جامعه را مورد تهدید قرار دهد. (Scott and Schwartz, 2000, p. 64)؛ زیرا دوره عقب‌ماندگی فرهنگی، دوره‌ای است که در طی آن فرهنگ غیرمادی هنوز با شرایط مادی جدید تطبیق نیافته است. (Schaefer and Lamm, 1998, p. 629) در واقع عقب‌ماندگی یا تأخیر فرهنگی بر تمایل عناصر مادی فرهنگ به تغییرات سریعتر از عناصر غیرمادی آن، دلالت دارد. (Curry and others, 1999, p. 430). البته؛ بروز چنین پدیده‌ای

اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد؛ بویژه با توجه به اینکه برقراری ارتباطات بین فرهنگی به طور روزافزونی تسهیل می‌گردد و روند جهانی شدن تجارت و توسعه نقل و انتقال مصنوعات، سرعت تبادل مظاهر مادی فرهنگها را افزایش می‌دهند؛ در حالی که هنوز انتقال و پاگیرشدن ارزشها، هنجارها، مفروضات و باورها به مدت زمانی نسبتاً طولانی‌تر نیاز دارد. نکته قابل تأمل آن است که منظور از عناصر غیرمادی فرهنگ، صرفاً آمادگی ذهنی و پشتوانه معنوی پذیرش مصنوعات نیست؛ بلکه اموری چون سیستمهای قانونی، حقوقی و عرفی پاگیر شده و جا افتاده در جوامع فرهنگی نیز از جمله عناصر غیرمادی فرهنگ محسوب می‌شوند؛ برای مثال ممکن است مصنوعات جدید و ویژگیهایی داشته باشند که تولید، توزیع، تملک و بهره‌برداری از آنها، مستلزم تجدید نظر در سیستمهای قانونی و حقوقی موجود باشد.

فیلن (Thorstein Veblen) معتقد است عقب‌ماندگی فرهنگی ناشی از آن است که سیستم قانونی و عرفی حاکم بر روابط افراد بشهر با یکدیگر - که حقوق، تعهدات، مزایا و محرومیتهای دو طرفه آنها را تعریف می‌کند - تا اندازه‌ای متمایل به عقب افتادگی و تأخیر است. به نظر می‌رسد که عادات تفکر حاکم بر دانش و اعتقادات و قانون و اخلاقیات نیز در انطباق با حرکت صنعت و شرایط زندگی کاری تأخیر داشته‌اند. (Ritzer, 2000, p. 331)

از این رو این پدیده ممکن است به مانعی در برابر سیر رشد جوامع فرهنگی منجر شود؛ برای مثال توسعه آثار صنعتی، ابتدا با تغییراتی در مالکیت همراه گردید؛ به طوری که موجودیت شخصی مالک - کارفرما با سرمایه مؤسسات غیر شخصی جایگزین شد؛ زیرا افراد دارای چنین سرمایه‌ای بدون اطلاعات کافی، در صدد اعمال کنترل بر دستاوردهای صنعتی بر آمدند. نتیجه این شد که سرمایه به مانعی در برابر رشد دستاوردهای صنعتی و توسعه بیشتر آنها تبدیل گردید؛ زیرا مالکیت و ایده‌های مبتنی بر آن به عقب ماندن از تغییرات مستحده در دستاوردهای صنعتی متمایل شدند، در حالی که از موقعیتی برخوردار بودند که می‌توانستند مانع فعالیت و پیشرفت آثار صنعتی شوند. (Ritzer, 2000, p. 331)

به مثابه مثالی دیگر می‌توان به انتقال فنآوریهای نوین اشاره کرد که در صورت عدم مبادرت به زمینه‌سازی فرهنگی برای استفاده بهینه و عقلانی از آنها، معضلات عدیده‌ای را برای جامعه کاربران ایجاد می‌نماید. ارزشها و مفروضاتی که منشأ تدوین اصول اخلاقی و قواعد ویژه بهره‌برداری از فنآوریهای مذکور هستند و در جامعه مبدأ شکل می‌گیرند، معمولاً به همراه مصنوعات فناوری انتقالی، به جامعه مقصد منتقل نمی‌شوند؛ از این رو جامعه مقصد با نوعی گسیختگی فرهنگی مواجه می‌شود؛ در ضمن، از آنجا که جامعه مبدأ با چنین وضعیتی مواجه



نشده است، احتمالاً راه حلی نیز برای درمان آن ندارد و احتمالاً وضعیت ایجاد شده ناشی از بی‌کفایتی یا عدم بلوغ جامعه مقصد تلقی می‌شود. جامعه مقصد نیز بیگانه از پشتوانه اعتقادی و ارزشی ساخت مصنوعات مذکور، در مقام اصلاح ضعفهای خود بر می‌آید و مسأله را در صورت ساده آن، ناشایستگی فرهنگی خود می‌انگارد! و در شرایط موجود، غیر قابل حل می‌پندارد!

### دیدگاههای نظری تحلیلگر تعاملات موجودیتهای فرهنگی

اصطلاح موجودیت فرهنگی بر یک واحد اجتماعی مشخص و معین و برخوردار از هویت فرهنگی متمایز از سایر واحدهای اجتماعی دلالت دارد. این فرهنگ متمایز ممکن است متعلق به یک سازمان بین‌المللی، یک سازمان محلی یا یک واحد سازمانی باشد. فرهنگهای ملی نیز معمولاً از موجودیتهای فرهنگی متمایز برخوردارند. وقتی از فرهنگ ملی صحبت می‌شود، ویژگیهای فرهنگی مشترک کلیه قومیتهای شکل دهنده آن ملت مدنظر قرار می‌گیرد و ویژگیهای فرهنگی هر قومیت، به مثابه خرده فرهنگ خاص آن قوم تلقی می‌شود. بدین ترتیب کشورهایی که از اقوام متعدد تشکیل شده‌اند ضمن برخورداری از یک هویت فرهنگی مشترک، تعداد بسیاری خرده فرهنگ قومی را در خود جای می‌دهند که هر یک از آنها، مشخصه‌های متمایز خود را دارا هستند.

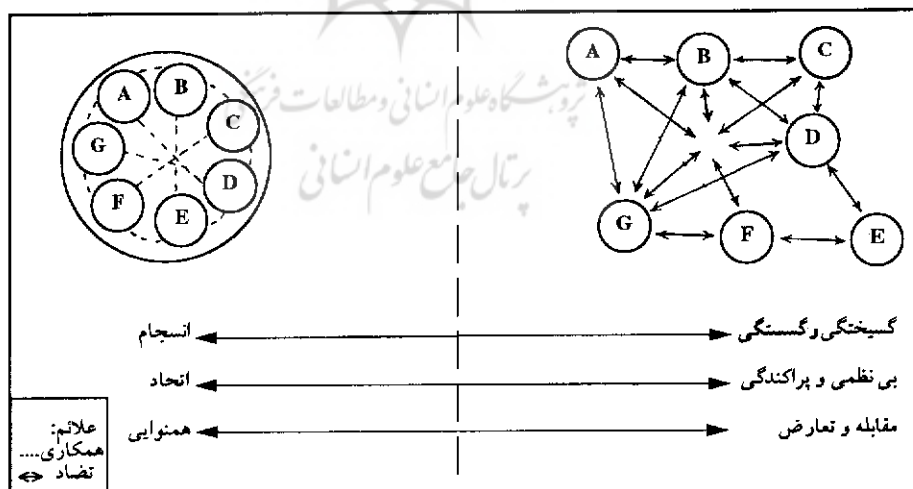
رابطه فرهنگها و افراد. هر فرد از اعضای یک فرهنگ را می‌توان یک موجودیت فرهنگی مستقل تلقی کرد که با کلیت آن فرهنگ در تعامل است. چه بسا یک فرد در طول زندگی روزمره خود با خرده فرهنگهای متعددی سر و کار داشته باشد و در شمار اعضای برخی از آنها تلقی گردد.

تعامل افراد و فرهنگها زمینه‌ای فراهم می‌سازد که ممکن است آنها را مجذوب یک فرهنگ نماید یا آنها را دچار شوک نموده، از آن منزجر سازد. شوک فرهنگی بر اضطراب و تردید ناشی از بار اضافی انتظارات و الگوهای اجتماعی ناآشنا دلالت دارد (Kreitner and Kinicki, 2001, p. 125) و پریشانی، سردرگمی، و طغیان عاطفی ناشی از برخورد با فرهنگ ناآشنای یک کشور دیگر را تداعی می‌کند. (Robbins, 2000, p. 640) وقتی افراد با فرهنگهای جدید مواجه می‌شوند، محتمل است که دچار نوعی سرگشتگی و تحیر شوند. (Greenberg and Baron, 2000, p. 17) در این حالت فرد از فرهنگ مذکور گریزان می‌گردد. اما هنگامی که افراد مجذوب یک فرهنگ می‌شوند، در جریان نوعی تبادل، بخشی از استقلال خویش را از دست می‌دهند؛ زیرا هر تمدن، محدودیتهایی بر افراد تحمیل می‌کند و بخشی از استقلال آنها را اخذ می‌نماید و

آنها را تا حدودی تسلیم خواسته‌های گروهی می‌سازد. انسانها، علی‌رغم آگاهی از محدودیتها و کاهش سطح آزادی خود در حیات اجتماعی، بدان علت که معمولاً مجذوب «امنیت و همبستگی اجتماعی» می‌شوند، به زندگی اجتماعی تن می‌دهند. چنین به نظر می‌رسد که این امنیت و همبستگی اجتماعی توسط فرهنگ مهیا می‌گردد؛ از این رو نوعی تنش مبنایی میان مساعی افراد برای متجلی ساختن برخی نمودهای فردیت و جدیت فرهنگ برای دستیابی به تبعیت و نظم شکل می‌گیرد. (Denhardt, 2000, p. 36)

رابطه فرهنگها و خرده فرهنگها - مفهوم خرده فرهنگ بر فرهنگ زیر مجموعه‌ای از اعضای جامعه دلالت دارد که به طور منظم با یکدیگر تعامل دارند؛ برای خود، به مثابه یک گروه اجتماعی متمایز، هویتی مستقل قائلند؛ در مجموعه‌ای از امور که به مثابه مسایل جمعی گروه تلقی می‌شود، سهیمند و معمولاً بر مبنای ادراکات جمعی ویژه گروه خود عمل می‌کنند. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن احتمال تعدد و تنوع حضور و فعالیت خرده فرهنگهای شکل دهنده فرهنگ، تصویری آشفته از فرهنگ شکل می‌گیرد و فرهنگ بسیار پیچیده‌تر و متناقض‌تر از آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، تصور می‌گردد. (Hatch, 1997, p. 226-227)؛ بویژه هنگامی که تفکیک خرده فرهنگها به صورت سلسله مراتبی تا سطح خرده فرهنگهای فردی اعضای جامعه در نظر گرفته شود.

نوع رابطه خرده فرهنگهای اجتماعی را می‌توان از حیث میزان انسجام یا پراکندگی، اتحاد یا گسستگی، و هماهنگی یا تعارض در سه پیوستار مکمل توصیف نمود (نمودار ۴).



نمودار ۴ پیوستار ماهیت روابط خرده فرهنگها (با الهام از Hatch, 1997, 226, 227)

تشخیص اینکه خرده فرهنگهای شکل دهنده یک فرهنگ، چگونه و بر چه مبنایی به یک هویت فرهنگی مشترک (در قالب فرهنگ اصلی) دست می‌یابند، به درک بهتر وضعیت فرهنگها کمک می‌کند؛ همان‌گونه که تشخیص رابطه فرهنگها با محیطهای فرهنگی بزرگتر، ادراک بهتری از وضعیت آنها ایجاد می‌نماید. (Hatch, 1997, p. 226-227)

رابطه فرهنگها و پدیده استقراض فرهنگی. فیلن نظریه جالبی درباره استقراض فرهنگها ارائه کرده است، مبنی بر اینکه عناصر استقراضی از سایر فرهنگها، بویژه در دوره‌های ابتدایی تاریخ، سهولت و سرعت توسط فرهنگهای جدید شبیه سازی شده‌اند. ضمن اینکه، این عناصر بدون بسیاری از اضافه‌بارهایی نظیر ایده‌های اسرارآمیز و ضوابط غیرمادی ناظر بر بهره‌برداری از عناصر مذکور که اکنون احتمالاً استفاده از آنها در فرهنگ مبدأ نیز منسوخ شده است، وارد فرهنگ جدید می‌شوند. اقلام استقراضی، با حذف این ویژگیهای غیرمادی، صرفاً به علت سودمندی عملی مورد استفاده قرار می‌گیرند. نکته جالب این است که باتوجه به کهنه شدن تدریجی ابداعات و با در نظر گرفتن هزینه بالای ایجاد و هزینه بالاتر جایگزینی آنها، فرهنگهای نخستین تمایل دارند که با همان دستاوردهای قدیمی باقی بمانند، ولی فرهنگ وام‌گیرنده فاقد این الزامات اضافی است و قادر است بسیار سریعتر از فرهنگ مبدأ، نسخه‌های کاملاً جدیدی از مصنوعات استقراضی ارائه کند؛ ضمن اینکه هنگام طراحی نسخه‌های جدید، فرصت مناسبی دارد که از اشتباهات فرهنگهای مبدأ، یاد بگیرد.

در واقع جامعه وام‌گیرنده در موقعیتی مطلوبتر قرار دارد؛ زیرا می‌تواند با دست‌آزادتر و با فرصتی بهتر برای استفاده از ظرفیت کامل طرحهای استقراضی و بهبود کاربردشان و تسری آنها به کاربریهای جدیدتر اقدام کند و بدون محدودیت بصیرت، ناشی از اصول کاربردی اولیه، آنها را با امعان نظر به پیامدهای دورتر استفاده از مهارتهای فنی به کار گیرد؛ بنابراین فرهنگ وام‌گیرنده در مقایسه با فرهنگ ایجادکننده شیء فرهنگی (culture object) از مزیتی قابل توجه برخوردار است؛ در نتیجه، در بسیاری از موارد، تولیدات و ابداعات فناورانه در دست مردم جوامع وام‌گیرنده، به غنی‌ترین سطح فواید و قابلیت‌های استفاده خود دست می‌یابند. البته، فرهنگ وام‌گیرنده با مسائلی نیز مواجه می‌شود؛ برای مثال، ممکن است سیستمهای اعتقادی و علمی خود را در معرض تهدید بیابد و در همه موارد نتواند شایسته بهره‌برداری از ابداعات مورد نظر گردد. حتی در برخی موارد، ممکن است ابداع به حدی مفصل، گسترده و پیچیده باشد که تطبیق با آن دشوار گردد و فرهنگ وام‌گیرنده را تا حد متلاشی شدن سوق دهد یا آن را دچار اضمحلال نماید.

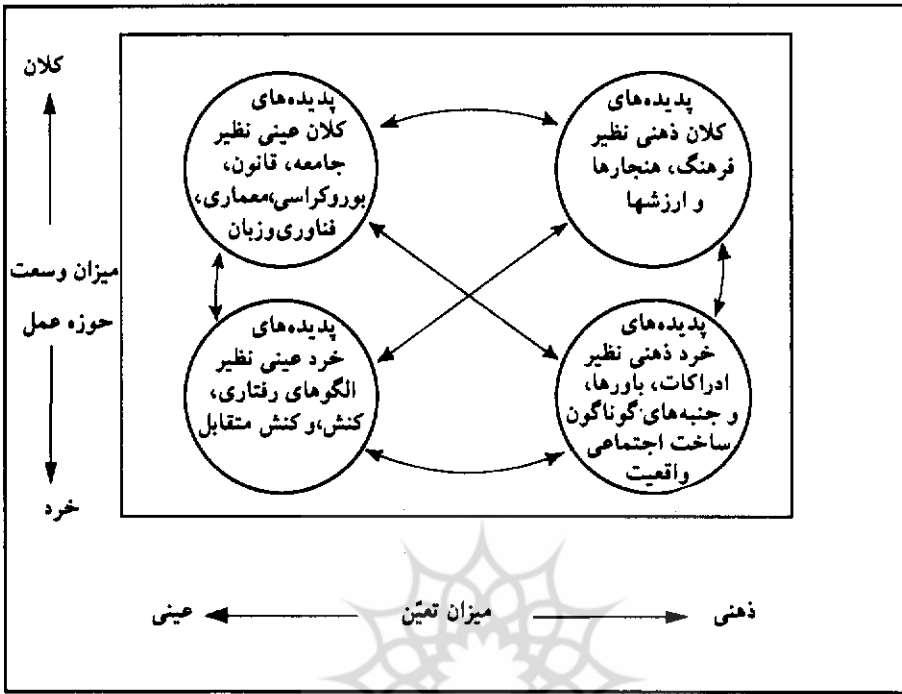
با این حال کشورهایایی که نقش پیشرو و رهبری را در نوآوری ایفا می‌کنند، از این حیث لطمه می‌بینند و هزینه استفاده از مزیت پیشرو بودن را می‌پردازند. در مقایسه با این کشورها، فرهنگهای وام‌گیرنده از هزینه‌های بصیرت فوق‌العاده، تعقل زیرکانه، بینش شاعرانه و تفکر زاهدانه ضروری پیشرو بودن، معاف می‌شوند؛ زیرا به هر حال، تقلید و تطبیق آسانتر از نوآوری و ابداع است؛ برای مثال، فرهنگ آلمان در اواسط قرن نوزدهم از این فرصت بخوبی استفاده کرد و توانست از نوآوریهای ایجاد شده در جاهای دیگر بهره‌برد و خود را با آنها تطبیق دهد. (Ritzer, 2000, p. 331, 332)، اما همان‌طور که ذکر شد، تطبیق گاهی بحدی دشوار می‌شود که ممکن است فرهنگ کشور وام‌گیرنده را دچار اضمحلال نماید. یادآوری می‌شود که تعامل پیچیده‌ای میان عناصر فرهنگ وجود دارد؛ بنابراین آوردن هر عنصر جدید به عرصه‌های فرهنگی، مستلزم هماهنگ ساختن آن با سایر عناصر فرهنگ در آن عرصه‌هاست. این عمل شاید در لایه‌های ظاهری فرهنگ آسان به نظر برسد، ولی هماهنگ ساختن آن با لایه‌های عمیقتر یا لایه‌های باطنی فرهنگ، مستلزم برنامه‌ریزی بلندمدت و طراحی اقداماتی ظریف و حساس است. برای مثال وارد کردن خودرو به مثابه مصنوعات وارداتی از فرهنگهای دیگر کار ساده‌ای است؛ تعلیم قوانین و آداب و ارزشهای رانندگی نیز آسان است؛ ولی درونی کردن مفروضات اساسی و زیربنایی قوانین مذکور، به مثابه «فرهنگ رانندگی» مستلزم برنامه‌ریزیهای بلندمدت برای اقدامات فرهنگی است. دشواری این کار به حدی است که گاهی شکستهای پیاپی، مسئولان امر را دچار دلیل تراشی و متهم ساختن فرهنگ عامه می‌سازد؛ در حالی که این وضع مقتضای طبیعی فرهنگ است و این از وظایف خطیر مسئولان است که به تطبیق مصنوعات وارداتی همت گمارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله جامع علوم انسانی

### گستره فرهنگ و مدیریت پویائیهای آن

ریتزر در طبقه‌بندی سطوح عمده تحلیل اجتماعی (Ritzer's Major Levels of Social Analysis)، دو پیوستار را برای تفکیک نسبی پدیده‌های اجتماعی از حیث «میزان عینیت» و «وسعت قلمرو» مورد ملاحظه قرار می‌دهد (نمودار ۵). این پدیده‌ها به طور مستمر با هم تعامل دارند، در حالی که فرهنگ در ذهنی‌ترین و گسترده‌ترین حوزه عمل اجتماعی قرار می‌گیرد. البته هدف ریتزر، ترسیم یک طرح فوآنظریه‌ای پوشش‌دهنده (overarching metatheoretical schema) برای تحلیل منسجم نظریه جامعه‌شناختی بوده است (Ritzer, 2000, p. 470-471). این نمودار موجودیت فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی را نیز در تعامل با سایر پدیده‌های اجتماعی نشان

می‌دهد. اشاره ریتزر بر اینکه این تعاملات را باید در سیر پویای تاریخ مدنظر قرار داد، تأکیدی است بر اهمیت ملاحظه گذر زمان و تأثیر آن بر پدیده‌های اجتماعی.



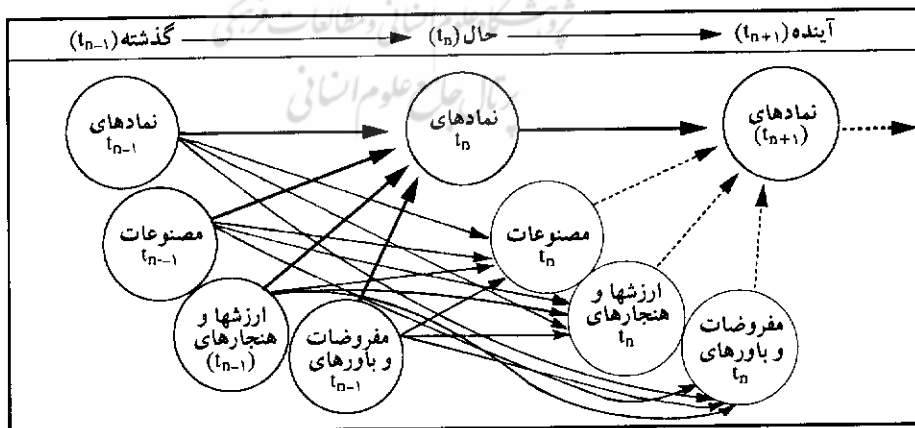
توجه شود که این نمودار تصویری از لحظه‌ای از زمان را ارائه می‌کند که باید در یک فراگرد تاریخی مستمر مدنظر قرار گیرد.

نمودار ۵ سطوح عمده تحلیل اجتماعی (اقتباس از 470 و 2000 و Ritzer)

با ملاحظه این پویایی و در نظر گرفتن پویاییهای ناشی از تعامل عناصر شکل دهنده فرهنگ و پذیرش این واقعیت که فرهنگ موجودیتی بسیار انتزاعی است که در سطح کلان عمل می‌کند و گستره وسیعی از جریانات اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، دشواری مدیریت فرهنگی بهتر نمایان می‌گردد و تا حدودی روشن می‌شود که چرا ادراک صحیح این پدیده و پیش‌بینی رفتار منبث از آن، مشکل است.

با توجه به اینکه لازمه مدیریت هر پدیده، شناخت ماهیت و پیش‌بینی رفتار آن است، پذیرفتنی است که مدیریت پدیده‌هایی نظیر فرهنگ، مستلزم برخورداری از درایت، صرف وقت و امعان نظر ویژه‌ای است.

هر خرده فرهنگ هویتی خاص خود را ایجاد می‌کند. این هویتها در خلأ فرهنگی ساخته نمی‌شوند، بلکه در متن گفتگوهای تاریخی و اعمال روزانه زندگی شکل می‌گیرند. بنابراین در تعقیب کارهای انجام شده در حوزه نظری روان - فرهنگی می‌توان گفت که ذهنیتها و معانی همیشه در فراگردند و در استمرار مناسبات روانی و فرهنگی، در میان دنیای بیرونی و درونی و در حوزه مناسبات میان ذهنی (intersubjective) شکل می‌گیرند. (Yates and Sclater, 2000, p. 136). از این رو، فهم فرهنگ اجتماعی، متضمن آشنایی با نحوه شکل‌گیری ادراکات جمعی و درک پویاییهای جامعه است و ملحوظ داشتن پویاییهای عناصر فرهنگی، مدیریت آن را ناگزیر از اهتمام به پیش‌بینی مستمر تحولات اجتماعی می‌سازد؛ زیرا هر آینه در این عرصه، مدیر به مدیریت چیزی می‌پردازد که در حال تغییر است و مجبور است وضعیت دائماً در حال تغییر و تحول آن را در محاسبات تصمیم خود دخیل سازد. مدل نمودار ۳ با تصویرگری از ماهیت پویا و سطح پیچیدگی تعامل عوامل اثرگذار بر فرهنگ، بخوبی مراتب دشواری ادراک این مقوله را نمایان می‌سازد. زیرا با در نظر گرفتن تحولات عوامل فرهنگی در مسیر گذر زمان، ادراک حاصله را واقع بینانه‌تر می‌نمایاند؛ در واقع هر مقطع از زمان، صرفاً مشخصه‌های نقطه‌ای از وضعیت واقعی فرهنگ را حمل می‌نماید. با وجود این، علی‌رغم تأکید تلویحی مدل مذکور بر تغییر ماهیت عناصر فرهنگی در زمانهای  $t_1$  الی  $t_n$ ، مدل نمودار ۶، با تأکید مشخصتر بر سیر زمان و تسلسل علی عوامل مذکور، تصویر بهتری از وضعیت فرهنگ اجتماعی نمایان می‌سازد؛ برای مثال، همان طور که ملاحظه می‌شود، هرگاه نمادهای زمان  $t_n$  متأثر از نمادها، ارزشها، مصنوعات و باورهای زمان  $t_{n-1}$  فرض شوند، نمادهای هر زمان وضعیتی احتمالی خواهند داشت که برحسب وضعیت عوامل فعال در مقطع زمانی قبل شکل می‌گیرند.



نمودار ۶ تأثیرپذیری هر عنصر فرهنگی زمان  $t_n$  از کلیه عناصر فرهنگی زمان  $t_{n-1}$

اگر این تسلسل زمانی دگرگون ساز، با در نظر گرفتن کلیه عناصر شکل دهنده فرهنگ و تأثیر تفکیک کلیت فرهنگ و عناصر آن در قالب خرده فرهنگهای متعدد و متنوع اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، ملاحظه خواهد شد که هر گونه مداخله در وضعیت فرهنگی، مستلزم آشنایی عمیق با سیر تسلسلی پیشینه فرهنگی و قابلیت پیش بینی آینده آن است؛ بنابراین اگر هدف یک سیستم مدیریتی، هدایت فرهنگ اجتماعی باشد، باید از ظرفیت بالایی از تخصص میان رشته‌ای در علوم اجتماعی، جدیت، ذکاوت و دقت بهره‌مند باشد؛ به طوری که بتواند چون دیده‌بانی مسئول، هر گونه تحرک فرهنگی را ریشه‌یابی کرده و پیامدهای هر اقدام فرهنگی را رصد نماید.

به نظر می‌رسد که فرهنگها تا حد بسیاری تحت تأثیر منزلت و نقش اجتماعی اقدام‌کنندگان قرار دارند؛ ضمن آنکه برخی از ابعاد فرهنگ سریعتر از سایر ابعاد آن تغییر می‌کنند و بسیار محتمل است که مدیریت فرهنگ اجتماعی در مسیر اصلاحات خود با عناصری از ارزشهای پایه اجتماع مواجه شود که تغییر آنها مستلزم بهره‌مندی از قدرتی فراتر از قدرت پیش‌بینی شده برای اصلاح‌کنندگان فعلی باشد. (ر.ک: Pollitt and Bouckaert, 2000, p. 126).

فرهنگ را باید به مثابه پدیده‌ای در نظر گرفت که هر یک از احاد جامعه به صورت بالقوه امکان مداخله در آن را دارد و می‌تواند در نقشهای صنعتگر، نمادساز، باورنگار و هنجارساز، یا ترکیبی از آنها ظاهر گردد و با مداخلات خود عرصه فرهنگ را بسیار آشفته و آشوب زده نماید. بنابراین سؤالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه: چگونه چنین عرصه‌ای قابل مدیریت است؟ از لحاظ نظری، نزاع درباره کنترل‌پذیری، ضرورت کنترل و نحوه مدیریت فرهنگ را می‌توان در دو صف عمده بررسی کرد:

در صف اول آموزه‌هایی را در نظر بگیرید که کنترل فرهنگ را همچون کنترل ماشینهای مصنوع بشر در نظر آورده، با نگرش فن‌سالارانه، مترصد کنترل مکانیکی فرهنگ اجتماعی هستند و بر ضرورت آن اصرار دارند. در میان آموزه‌های سیاسی هم‌نوا با این طرز تفکر می‌توان به آموزه‌های عملی فاشیسم، نازیسم و کمونیسم اشاره کرد.

در صف دوم افراد و گروههایی را فرض کنید که ضمن پایبندی به آزادی محض مورد نظر در آموزه‌های لیبرالیسم و حتی آنارشسیسم، هرگونه مداخله در امور مردمان را نامشروع دانسته، اساساً ضرورت مدیریت فرهنگ را انکار کرده، مجالی برای پرداختن به مقوله کنترل‌پذیری فرهنگ باقی نمی‌گذارند. این گروه ضرورت هرگونه برنامه‌ریزی برای رشد و تعالی فرهنگی را نفی کرده، آراء مدعیان فواید مدیریت عرصه فرهنگی را به چالش می‌کشند.

اگر آموزه‌های توتالیتور در یک سو و آموزه‌های لیبرال (یا در افراطی‌ترین حالت قابل فرض، آموزه‌های آنارشیزم) نیز در سوی دیگر یک پیوستار در نظر گرفته شوند، در میان این دو سو، نقاط متعددی قابل تصور است که در باب فرهنگ و ضرورت و نحوه کنترل آن، آراء گوناگونی حاکی از تمایل افراطی به چپ و راست یا حالات تعادلی متمایل به مرکز پیوستار دارند.

نکته جالبی که در رفتار عملی رژیم‌های سیاسی متعهد به آموزه‌های مذکور ملاحظه می‌شود آن است که همگی آنها، حتی لیبرالها (علی‌رغم اصرار آنها به رهاسازی تمایلات آزادی طلبانه مردم)، برای هم آوا ساختن مصنوعات رسانه‌های جمعی با ایده‌های خود تلاش می‌کنند. در حالی که استفاده از رسانه‌های جمعی از مشهودترین شیوه‌های دخالت در امور فرهنگی جوامع تلقی می‌شود؛ زیرا رسانه‌های جمعی به طور واضحی مجاری عیان سازی و انتقال فرهنگ سیاسی محسوب می‌شوند. مقالات روزنامه‌ها، اخبار تلویزیونی، فیلمها و حتی آگهیهای تبلیغاتی، علاوه بر انعکاس اطلاعات درباره دنیا، دستورکارها و تفاسیر و اندیشه‌هایی را نیز منعکس می‌سازند. (Hague, Harrop and Breslin, 1998, p. 74) و راه کارهای نافذی برای مداخله در امور فرهنگی جوامع فراهم می‌آورند. البته با توجه به تعدد و تنوع آراء حاکم بر مدیریت رسانه‌ها و افزایش تعداد اقدام‌کنندگان رسانه‌ای و بویژه با توجه به سازوکارهای پیچیده تحلیل در ذهن انسانها و جوامع انسانی، امکان سلطه مطلقه رسانه‌ای بر فرهنگ اجتماعی وجود ندارد.

در واقع فرهنگ را نه می‌توان ماشینی قابل کنترل تلقی نمود و نه می‌توان ارگانیزی خود کنترل فرض کرد!

مدیریت فرهنگ همانند اداره ماشین سهل و ممکن نیست؛ ضمن اینکه فرهنگ موجودی زنده نیست که از ساز و کارهای خودتنظیمی و انطباق بهینه با محیط برخوردار باشد؛ از این رو، نه می‌توان آن را کنترل کرد و نه می‌توان امیدوار بود که رهاسازی اجزاء آن، بر مبنای تعریف برنامه فطری خلقت، به پیمودن سیر استكمال تدریجی منجر شود.

در واقع، فرهنگ را می‌توان قابل مدیریت فرض کرد؛ منتها با در نظر گرفتن این واقعیت که مدیریت آن کاری بسیار دشوار است.

تغییر و تحول فرهنگ و فراگردهای فرهنگی، ناگهانی (یک شبه) اتفاق نمی‌افتد. حتی تحول فرهنگ یک تیم کاری یا یک قسمت از یک سازمان، مستلزم طی فراگردی پیچیده، بغرنج و بلند مدت است. فرهنگ اساس یا منبع قوتها و ضعفهای هر سیستم اجتماعی است؛ پس اگر قرار است که بهبودی پایداری به وقوع پیوندد، این فرهنگ است که باید متحول شود و تحول فرهنگ،



مستلزم تداوم و استمرار بی دریغ صرف زمان و انرژی است. (French and Bell, 1984, p. 86). فراگرد اصلی کارگذاشتن (embedding) یک عنصر فرهنگی، نظیر یک باور یا یک مفروضه معین، فراگرد آموزش (teaching process) است. البته ضرورت ندارد که این آموزش به صورت صریح ارائه گردد (Schein, 1983, p. 319)؛ چه بسا آموزش حتی بدون توجه بنیانگذار یک عنصر فرهنگی و صرفاً از طریق تقلید از او انجام پذیرد.

تصور اینکه یک برنامه ریز متخصص که می‌خواهد برای سامان دادن به امور فرهنگی (بر اساس الگوی موردنظر خود) برنامه‌ریزی کند، با چه تعداد مؤلفه متغیر سر و کار خواهد داشت، این کار را غیرممکن می‌نمایاند؛ زیرا تغییرات عناصر فرهنگ اصلی و خرده فرهنگ‌های در زمانهای متفاوت و حالت‌های گوناگون حاصل از ترکیب‌های محتمل مؤلفه‌های مذکور، وی را با موقعیتی بسیار احتمالی و عدم اطمینان بسیار در ساخت معادله‌های تصمیم مواجه می‌سازد. حتی با فرض احصاء مؤلفه‌های موردنظر در هر وضعیت، همواره تصویری از وضعیت ترسیم می‌شود که متعلق به مقاطع زمانی قبل است.

آموزه‌های متعهد به نفی برنامه‌ریزی فرهنگی نیز تعالی فرهنگی را چنان بی‌پایه فرض می‌کنند که گویی هر آنچه پیش آید مطلوب غایی جوامع است. تعهد عملی به چنین آموزه‌هایی به معنای رهاسازی جامعه و فرهنگ آن است؛ در حالی که رهاسازی جامعه و واگذاری امور آن به حال خود هیچ تضمینی برای کامیابی آن در آینده نخواهد داشت.

تاریخ زندگی بشر بسیاری از تجارب مثبت و منفی حاکی از تلاش برای تعالی یا انحطاط جوامع فرهنگی را مستند ساخته است و شکل‌گیری جوامع آرمانی ولو در مقاطعی بسیار کوتاه، شاهد موفقیت بسیاری از مصلحان اجتماعی در سیر تاریخ است. وضعیت فرهنگ آرمانی، وضعیتی است که ابعاد متنوع و متکثر دارد و هدف قراردادن آن به مثابه وضع مطلوب، مستلزم بسیج کلیه منابع و امکانات اجتماعی برای تأمین الزامات و اتخاذ ویژگی‌های آن است. معمولاً وقتی جامعه‌ای به سوی یک هدف حرکت می‌کند، متناسب با آن هدف و در مسیرهای دستیابی به آن پیش می‌رود و رفتارش بر مبنای «مجموعه هدف و مسیر» تعریف می‌شود. بدین ترتیب در بلندمدت، فرهنگ در تناسب نسبی با اهداف شکل می‌گیرد. برای مثال وقتی استفاده از فناوری خاصی مورد توجه یک سیستم اجتماعی قرار می‌گیرد، در مسیرهای متداول برای انتقال و استفاده از آن فناوری، آداب و رفتار خاصی تعریف می‌شود، واژه‌های خاصی وارد ادبیات کاربران می‌شود و بتدریج خرده فرهنگ ویژه کاربران شکل می‌گیرد. این «خرده فرهنگ» که اعضای آن از زبان و ویژه، مفروضات و ارزشهای خاص و علایم و نمادهای مشخص استفاده

می‌کنند، در واقع «محصول فرعی سیستم کنش اجتماعی» با هدف استفاده از یک فناوری جدید است. بدین ترتیب گاهی گفته می‌شود که هر فناوری، فرهنگ خاص خود را به همراه می‌آورد. بنابراین، چنین ادعا می‌شود که ممکن است بخش عمده‌ای از فرهنگ و مشخصه‌های آن، محصول ناخواسته فعالیت یک سیستم اجتماعی هدفجو باشند؛ منظور از محصول ناخواسته، آن بخش از خروجی سیستم است که بر حسب برنامه‌ریزیهای اولیه حاصل نشده است؛ بدیهی است که این محصول ناخواسته ممکن است مفید یا مضر باشد. برای مثال، اگر هدف اصلی یک سیستم اجتماعی حفظ استقلال و هویت ملی باشد و اولویت این هدف مورد پذیرش عامه مردم قرار گیرد، فرهنگ بتدریج رنگ و بوی حماسی و استقلال‌طلبی به خود می‌گیرد؛ در این صورت مصنوعات زبانی، رفتاری و فیزیکی جامعه در قالب اشعار، نمایشها، و تولیدات صنعتی، مشخصه‌هایی از حماسه‌سرایي و استقلال ملی را با خود حمل خواهند کرد؛ اینها محصولات مفید ناخواسته‌ای هستند که برای حیات مستقل جامعه فایده دارند.

حال اگر هدف پذیرفته شده یا القاء شده به یک جامعه، دستیابی به «توسعه صرفاً اقتصادی» همراه با پذیرش مراتبی از روحیهٔ تکاثر و منفعت‌طلبی (به مثابه شرایط اجتناب‌ناپذیر آن) باشد، فرهنگ مصرف، تنوع‌طلبی و ناپایداری تعهدات اجتماعی از ویژگیهای ناخواستهٔ مضر خواهد بود که ضمن طی طریق دستیابی به توسعه این چنینی، عارض فرهنگ آن جامعه خواهد شد. از این رو، به نظر می‌رسد که حداقل یکی از راهکارهای بنیادی در مدیریت فرهنگی جامعه، تعریف اهدافی متعالی برای آن است؛ در این صورت شاید دشوارترین مرحله مدیریت فرهنگی جامعه، دستیابی به حداقلی از پذیرش عامه باشد. بدون تردید، این پذیرش تا حد زیادی در گرو میزان صداقت و درایت اقدام‌کنندگان عرصه مدیریت فرهنگی است.

نکته‌ای که توجه به آن از اهمیت بسیار برخوردار است، ضرورت استفاده از سیستمهای پیمایشگر محیطی برای رصد تحولات روزمره در مصنوعات، نمادها، ارزشها و مفروضات فرهنگی است.

نتیجه پیمایش مستمر محیط فرهنگی، باید تجدیدنظر مداوم در رویه‌های اقدام (interventional procedure) در عرصه فرهنگ باشد. در واقع لازمه مدیریت فرهنگی، برخورداری از ساز و کار یادگیرندگی و هوشمندی در سیستم اتخاذ تصمیم است. علاوه بر ضرورت استفاده از سیستمهای یادگیرنده، اقدام‌کنندگان در عرصه فرهنگ باید از تخصص و تجربه رفتار با سیستمهای انسانی و اجتماعی بهره‌مند باشند و بتوانند کلیت رفتارهای اجتماعی را در بستر رویدادهای تاریخی، منطقه‌ای و جهانی تحلیل نمایند. این کاری بس دشوار است که

نگرشهای فن سالار را توان تصدی آن نیست و مستلزم بهره‌مندی از نگرشهای مبتنی بر روانشناسی اجتماعی، مردم‌شناسی و مدیریت سیستمهای اجتماعی است. همچنین درک ظرافتهای زیبایی شناسانه هنری و علت جویی فلسفی رفتار اجتماعی برای مدیریت فرهنگ جامعه ضرورت دارد؛ زیرا اقدام کننده در عرصه فرهنگ باید بتواند اقداماتی را برنامه‌ریزی کند که ضمن تعامل با مفروضات، ارزشها، مصنوعات و نمادهای اجتماعی، در قالب مجموعه‌ای نظام یافته و ضمن بهره‌مندی از سازوکاری یادگیرنده، تحقق اهداف فرهنگ متعالی را امکانپذیر سازند.

### منابع و مأخذ

- Black, J. Stewart and Porter, Lyman, w. (2000); *Management: Meeting New challenges*; Prentice-Hall.
- Churton, Mel. (2000); *Theory and Method*; MacMillan Press.
- Curry, Tim and Jiobu, Robert and Schwirian, Kent (1999); *Sociology for the Twenty-First Century*, Prentice-Hall.
- Daft, Richard, L. (2001); *Essentials of Organization Theory of Design*, Second Edition, South-Western College Publishing.
- Denhardt, Robert, B. (2000); *Theories of Public Organization*; Third Edition; Harcourt Brace of Company.
- French, Wendell, L. and Bell, Jr, Cecil, H. (1984); *Organization Development: Behavioral Science Interventions for Organization Improvement*, Third Edition, Prentice-Hall.
- Greenberg, Jerald and Baron, Robert. A. (2000); *Behavior in Organizations*; Seventh Edition; Prentice-Hall.
- Hague, Rod and Harrop, Martin and Breslin, Shaun (1998); *Comparative Government and Politics: An Introduction*; Fourth Edition; MacMillan Press.
- Hampton, David, R. (1986); *Management*; Third Edition, McGraw-Hill.
- Hatch, Mary, Jo. (1997) ; *Organization Theory; Modern, Symbolic and Postmodern Perspectives*; Oxford University Press.
- Kast, Fremont, E. and Rosenzweig, James, E. (1985); *Organization of Management; A System and Contingency Approach*; Fourth Edition, McGraw-Hill.
- Kreitner, Robert and Kinicki, Angelo. (2001); *Organizational Behavior*; Irwin / McGraw-Hill.
- Luthans, Fred. (1989); *Organizational Behavior*; Fifth Edition; McGraw-Hill.
- Morgan, Gareth. (1997); *Images of Organization*; Sage Publications.
- Pollitt, Christopher and Bouckaert, Geert (2000); *Public Management Reform; A Comparative*

- Analysis*; Oxford University Press.
- Reilly, Charles, O. (1989); *Corporations, Culture, and Commitment: Motivation and Social Control in Organizations*; in: Staw Barry, M (ed.) ( 1991); *Psychological Dimensions of Organizational Behavior*; MacMillan Publishing company.
- Ritzer, George. (2000); *Classical Sociological Theory*; Third Edition, McGraw-Hill.
- Robbins, Stephen, p. (1987); *Organization Theory: Structure, Design, And Applications*; second Edition, prentice-Hall.
- Robbins, Stephen, p. (2000); *Managing Today!*; second Edition, Prentice-Hall.
- Schaefer, Richard, T. and Lamm, Robert, P. (1998); *sociology*, McGraw-Hill.
- Schein, Edgar, H. (1983); *The Role of the Founder in Creating Organizational Culture*; in: Staw, Barry, M (ed.) (1991); *Psychological Dimensions of Organizational Behavior*; MacMillan Publishing Company.
- Scott, Barbara Marliene and Schwartz, Mary Ann, (2000); *Sociology: Making Sense of the Social World*; Allyn and Bacon.
- Smith, Eliot, R and Mackie, Diane, M. (2000); *Social Psychology*, Second Edition; Taylor Francis.
- Wendt, Alexander. (1999); *Social Theory of International Politics*; Cambridge University Press.
- Yates, Candida and Sclater, Shelley, Day. (2000); *Culture psychology and Transitional space*; in Squir, Corinne (ed.) (2000), *Culture in Psychology*; Routledge.

«وانی لم اخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح  
فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف وانهي عن المنکر».

امام حسین (ع)

من نه از سر خود خواهی یا سرکشی یا تباہکاری و یا ستمگری، بلکه به  
منظور اصلاح در امت جدم قیام کرده‌ام، می‌خواهم به نیکی امر کنم و از  
بدی نهی نمایم.

## جستار گشایی

سرفصلهای درسی یکی از محورهای تدوین کتاب درسی است. مجله «سخن سمت» در نظر دارد،

پیشنهادها و انتقادات محققان در باب سرفصلهای درسی رشته‌های گوناگون را محور گفتگو قرار دهد. سئوالات ذیل می‌تواند سئوالات آغازین این بررسی قرار گیرد.

۱. ضرورت و فلسفه وجودی سرفصلهای درسی چیست؟

۲. خصوصیت و ویژگیهای یک سرفصل درسی مطلوب چیست؟

۳. آیا سرفصلهای درسی موجود روزآمد است و با تحولات جاری در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز روندهای فکری روز و مسلط همخوانی دارد؟

۴. آیا سرفصلهای درسی موجود و مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی، مطالب مورد نیاز درس مربوط را از حیث نیازهای کاربردی و برنامه‌ریزی رشته پوشش می‌دهد؟ و هدف درس را تأمین می‌کند؟

۵. آیا سرفصلهای موجود، متناسب با حجم و تعداد واحد درسی در نظر گرفته شده است؟

۶. آیا در سرفصلهای درسی گوناگون تکرار و تداخل مطالب و موضوعات به چشم نمی‌خورد؟ و اصولاً معیار ضرورت یا عدم ضرورت موضوعات تکراری چیست؟

۷. آیا جنبه مکمل‌سازی و انسجام منطقی سرفصلهای گوناگون در رشته تخصصی شما رعایت شده است؟

۸. نکته دیگر در بررسی سرفصلها این است که برای هر رشته چه دروسی ضروری است؟ و چه عناوینی می‌تواند در قالب عنوان درسی به مجموعه حاضر اضافه شود؟

صاحب‌نظران می‌توانند حول محورهای پیشگفته، مطالب خویش را تدوین و ارسال فرمایند.